



# انگیزش برای تقویت اجتماعی: گرایش‌های واکنش مثبت و منفی در افراد با ناتوانی هوشی

ترجمه و تلخیص: مجید یوسفی لویه  
عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی (تهران مرکزی)

این مقاله خلاصه شده‌ای از فصل پنجم کتاب رشد شخصیت در افراد با ناتوانی هوشی تألیف ادوارد زیگلر و دیان بنت-گاتز (۱۹۹۹) است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی



گرایش و اکنش مثبت<sup>۱</sup> و گرایش و اکنش منفی<sup>۲</sup> از نخستین سازه‌هایی هستند که در حوزه کارکرد شخصیتی-انگیزشی افراد با ناتوانی هوشی تعریف شده است.

گرایش و اکنش مثبت عبارت از تمایل زیاد برای دریافت تقویت اجتماعی از یک بزرگسال حامی است. گرایش و اکنش منفی بیانگر احتیاط یا اکراه در تعامل با افراد ناآشنا است. این رفتارها که به نظر می‌رسد مختص افراد با ناتوانی هوشی باشد، در نوزادانی که دلبستگی دوسوگرا دارند نیز مشاهده شده است (اینزورث<sup>۳</sup>، ۱۹۷۳). این گروه از

نیازهای او ارضا نشود. به همین ترتیب، افراد با ناتوانی هوشی نیز ممکن است امید به کسب تأیید از جانب بزرگسالانی که برای آنها مهم هستند، داشته باشند (گرایش و اکنش مثبت) و در عین حال نگران طرد احتمالی یا دوری‌گزینی آن بزرگسالان باشند (گرایش و اکنش منفی).

درک علمی گرایش‌های و اکنش مثبت و منفی برای نخستین بار توسط لویین<sup>۴</sup> (۱۹۳۶) با مطالعه بر روی انعطاف‌ناپذیری<sup>۵</sup> مطرح شد.

از نظر لویین هوش پایین

اگرچه او این نظر را به دلیل نقایصی که داشت، رد کرد، ولی پذیرفت که ارزیابی انعطاف‌ناپذیری در بین افراد با ناتوانی هوشی و بهنجار مستلزم بهره‌گیری از موفقیت‌های روان شناختی قابل مقایسه است.

با وجود اینکه علاقه به مطالعه بر روی این موضوع طی سالها کاهش یافته است، هنوز هم موضوعی مطرح است و شاهد آن مطالعه دلانی<sup>۶</sup>



نوزادان از یک سو به دنبال تماس هیجانی و جسمانی با مراقبان خویش هستند و از سوی دیگر از تعامل نزدیک اجتناب می‌کنند.

نوزادی ممکن است برای کسب امنیت و تغذیه به سوی مادر جذب شود و از سوی دیگر بترسد که

در افراد با ناتوانی هوشی بیشتر از افراد بهنجار موجب انعطاف‌ناپذیری سیستم‌های شناختی آنها می‌شود. لویین همچنین برای اغلب رفتارهای انعطاف‌ناپذیر افراد با ناتوانی هوشی، تبیین انگیزشی مبتنی بر تجربه شکست‌های دیرین ارائه کرد.

والیس<sup>۷</sup> (۱۹۹۷) است. در واقع آن طور که در ادبیات رایج روان‌شناسی شناختی آمده است، ساختار بندی انعطاف‌ناپذیری هنوز در درک ما از تفاوت‌های انگیزشی بین افراد کم هوش و بهنجار وجود دارد. لویین در ساختار بندی ناتوانی





هوشی به عواملی اشاره دارد که در عملکرد متمایز افراد با ناتوانی هوشی و افراد بهنجار نقش دارد. این عوامل عبارتند از: درجه تمایز، انعطاف‌ناپذیری موقعیت‌روان‌شناختی و تاریخچه شخصی. به عبارت دیگر، فردی با ناتوانی هوشی در تکالیفی که به او ارایه می‌شود از نظر شناختی تمایز کمتری قائل است. رفتارش در اغلب فعالیتها انعطاف‌ناپذیر است.

میزان انعطاف‌ناپذیری تحت تاثیر موقعیت روان‌شناختی قرار دارد و اینکه رفتار او تاریخچه منحصر به فردی از بی‌کفایتی رابه وجود می‌آورد که عملکردشان را انعطاف‌ناپذیرتر می‌کند و این انعطاف‌ناپذیری، ذاتی نیست.

هرچند نتایج پژوهشهای بعدی در

خصوص دیدگاه لوین دوگانه بوده است، اما الهام بخش مطالعات متعدد واقع گردید.

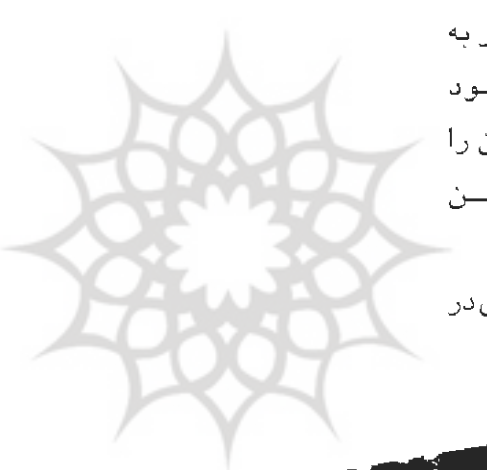
### محرومیت اجتماعی و گرایش به واکنش مثبت

یکی از تبیین‌های انعطاف‌ناپذیری در عملکرد افراد با ناتوانی هوشی نسبت به افراد بهنجار، گرایش به واکنش مثبت ناشی از محرومیت اجتماعی است.

استیونسون<sup>۸</sup> و زیگلر<sup>۹</sup> معتقدند که عملکرد افراد با ناتوانی هوشی حداقلی به محرومیت اجتماعی ناشی از موسسه‌ای شدن مربوط است. فرض می‌شود کودکان موسسه‌ای چون از تأیید، حمایت و تماس بزرگسالان نسبتاً محروم هستند. برای ایجاد و حفظ تعامل با هر فرد بزرگسال انگیزش بالاتری دارند. به همین دلیل آنها در انجام تکالیف بیشتر درجا می‌زنند و در گذار از تکالیف انعطاف‌ناپذیرتر عمل می‌کنند.

این فرض حتی در مورد افراد بهنجار موسسه‌ای صادق بوده است. به عنوان مثال معلوم شد که افراد با ناتوانی هوشی بر روی تکالیفی که مستلزم حمایت یک فرد بزرگسال است، نسبت به تکالیفی که به حمایت فرد بزرگسال نیاز ندارد، زمان بیشتری را صرف می‌کنند. در حالی که افراد بهنجار در هر دو نوع تکالیف، زمان یکسانی را صرف کردند.

البته افراد با ناتوانی هوشی نسبت



شهرت گاه علوم انسانی  
پرتال جامع علوم انسانی



ناتوانی هوشی موسسه‌ای رفتار در جاماندگی را نشان داده‌اند.

با وجود اینکه بین موسسه‌ای شدن و گرایش به واکنش مثبت یعنی تمایل برای حفظ تماس اجتماعی حمایت‌کننده، رابطه مشاهده شده است، اما موسسه‌ای شدن شاخص دقیقی از محرومیت اجتماعی نیست و در این زمینه اشاره شده که هماهنگی کم بین والدین و تمایل مفرط والدین برای موسسه‌ای کردن فرزندی که دارای ناتوانی هوشی است، انگیزش او را برای دریافت تقویت اجتماعی افزایش می‌دهد.

همچنین میزان محرومیت پیش موسسه‌ای می‌تواند در افزایش انگیزش مؤثر باشد، افرادی که از



مدت طولانی‌تری در تکالیف در جا زده‌اند و زمان سپری آنها از هر تکلیف طولانی‌تر بوده است.

حتی در شرایطی که افراد با ناتوانی هوشی و افراد بهنجار از نظر سن هوشی با هم معادل بودند، افراد با ناتوانی هوشی غیرموسسه‌ای و افراد بهنجار عملکرد مشابه داشته‌اند در حالیکه در همین شرایط افراد با

به افراد بهنجار، در هر دو شرایط با حمایت و بدون حمایت، زمان بیشتری بر روی تکالیف صرف کردند.

پژوهش‌های دیگر نشان داده‌است میزان محرومیت اجتماعی نیز با در جازدن در تکلیف و انعطاف‌ناپذیری رابطه دارد. در واقع افراد با ناتوانی با محرومیت اجتماعی زیاد نسبت به کسانی که کمتر محروم بوده‌اند، به





خانواده‌های ثروتمند و نسبتاً مرفه بودند انگیزه بیشتری برای دریافت تقویت‌کننده‌های اجتماعی نشان دادند [به دلیل کمبود تعامل‌های اجتماعی در این گونه خانواده‌ها تا افرادی که از خانواده‌ها ضعیف بودند.

اغلب مطالبی که از انعطاف‌ناپذیری، انگیزش ارایه می‌دهند، محدودیت تقویت اجتماعی بزرگسال را علت زیربنایی رفتارهای درج‌ازدن می‌دانند. زیرا روشن شد که نقش تقویت‌کنندگی همسالان در شرایط موسسه‌ای، ارزش بالایی ندارد.

در واقع، انگیزش برای کسب تقویت اجتماعی، یک تعامل تعمیم‌یافته برای دریافت تقویت از هر عامل اجتماعی نیست. بلکه گرایش خاص برای دریافت توجه از یک بزرگسال است. بنابراین انعطاف‌ناپذیری افراد با ناتوانی هوشی در عملکردهایشان

بر روی تکالیف از فقدان یا کمبود تماس بزرگسال حامی ناشی می‌شود. کودک با ناتوانی هوشی به درج‌ازدن بر یک تکلیف بیشتر گرایش نشان می‌دهد تا بیشتر مورد توجه و حمایت فرد بزرگسال قرار گیرد.

محرومیت اجتماعی و گرایش واکنش منفی با وجود اینکه به نظر می‌رسد انگیزش بالا برای تقویت اجتماعی عامل مهمی در عملکرد افراد با ناتوانی هوشی موسسه‌ای باشد، برخی پژوهش‌ها اشاره کرده‌اند که محرومیت اجتماعی موجب بی‌میلی این افراد به تعامل با بزرگسالان می‌شود.

زیگلر به جای انگیزش بالا برای تماس با بزرگسال (گرایش واکنش مثبت) این فرضیه را مطرح کرد که افراد ناتوان هوشی غیرموسسه‌ای در نزدیک شدن به بزرگسالان غریبه محتاط هستند. زیگلر این رفتار را گرایش واکنش منفی نامید و آن را ناشی از تجربه‌های آزاردهنده از بزرگسالان دانست. آزمایش نشان داد و قتی کودکان موسسه‌ای درمی‌یافتند آزماینده همانند سایر بزرگسالانی که کودک از آنها تجربه منفی داشته است، نیست

لذا از احتیاط‌کاری دست برمی‌داشتند و به منظور حفظ تماس با بزرگسالان، مدت زمان بیشتری را صرف بازی می‌کردند.

همچنین پژوهش در مورد نقش تجربه‌های پیش‌موسسه‌ای در ایجاد رفتار محتاطانه نسبت به بزرگسالان (گرایش واکنش منفی) نشان می‌دهد که سازگاری زناشویی [هماهنگی و توافق والدین] از جمله رابطه زناشویی والدین، بهداشت روانی والدین و نگرش کلی آنها به کودک با ناتوانی هوشی نقش بیشتری در ظهور گرایش واکنش منفی دارد.

با وجود این که گرایش به واکنش مثبت، گرایش خاص برای دریافت توجه از یک بزرگسال است و جنبه تعمیم‌یافته ندارد. گرایش به واکنش منفی جنبه تعمیم یافته دارد و به عبارت دیگر مطالعه نشان داده است افراد با ناتوانی هوشی موسسه‌ای نسبت به غریبه‌ها، چه کودک باشد یا بزرگسال، احتیاط‌کاری تعمیم یافته نشان می‌دهند.

به طور کلی پژوهش‌ها نشان می‌دهد که افراد با ناتوانی هوشی اغلب تاریخچه اجتماعی و خانوادگی ویژه‌ای دارند که تأثیر تضعیف‌کننده‌ای بر تعامل‌های آنها یا دیگران دارد. هر دو گرایش مقرر به تعامل با



یادگیری تکلیف را کند می‌کند،

می‌شود.

انگیزه بالا برای تقویت اجتماعی و

گرایش به واکنش مثبت می‌تواند

پیش‌بینی‌کننده خوبی برای

وابستگی زیاد باشد و رفتار

محتاطانه همراه با گرایش به واکنش

منفی به وسیله طرد اجتماعی مزمن

شدت می‌یابد و در افراد با ناتوانی

هوشی به مشکلات اضطرابی بالینی

می‌انجامد. در یک محیط حمایتی، این

افراد رفتار سازگارانه‌تری نشان

می‌دهند. این‌گونه یافته‌ها بر اهمیت

این موضوع تأکید دارد که افراد با

ناتوانی هوشی به محیط خانه با

شرایط پرورشی مناسب و

برنامه‌ریزی آموزشی‌یی که

فرصتهایی برای موفقیت فراهم نماید

و نیز مداخله‌های بالینی حمایتی

نیاز دارند.

بزرگسالان و رفتار محتاطانه در

این مورد، ممکن است به تدریج کیفیت

عملکرد افراد با ناتوانی هوشی را

تضعیف کند.

علاوه بر این، گرایش منفی ممکن

است به طور استثنایی به بروز

رفتارهایی مانند انزوای طلبی بینجامد.

ترسیم گرایش‌های واکنش

مثبت و منفی

با وجود اینکه اثرات محرومیت

اجتماعی عمیق و پایدار است، برخی

مطالعات به قابلیت ترسیم آنها اشاره

کرده‌اند. به طوری که محیط‌های

حمایتی که شباهت بیشتری به محیط

خانه دارد، وابستگی به توجه و تأیید

بزرگسال را کاهش می‌دهد. همچنین

کودکان ناتوان هوشی که تماسشان

با مراقبت‌های والدین حفظ شده بود،

رفتاری شبیه کودکان بهنجار

داشتند. و نیز کودکانی که والدین

مرتب به ملاقات آنها می‌آمدند یا

برای تعطیلات نزد والدین به خانه

می‌رفتند، به طور معنی‌دار کمتر به

بزرگسالان وابسته بودند تا کودکان

که تماس کم یا اصلاً تماس با والدین

نداشتند.

همچنین مطالعات نشان داده‌است

بین کیفیت تقویت اجتماعی و گرایش

واکنش مثبت رابطه وجود دارد. به

عبارت دیگر، مشخص شده‌است که

کودکان با ناتوانی هوشی با دریافت

تقویت اجتماعی فراوان، سریعتر

می‌آموزند. بنابراین اشباع شدن با

تعامل‌های مثبت با بزرگسال مانع

رفتارهای وابسته و محتاطانه که

Bennet-Gatse , Dianne and  
Zigler,Edward (1999) Motivation  
for Social reinforcement:positive-  
and-negative reaction tendencues  
.In Edward Zigler and Dianne  
Bennett-Gates,Personality develop-  
ment in individuals with mental  
retardation.

New York:Cambridge Univer-  
sity Press



زیرنویس‌ها:  
پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- 1-Positive Reaction Tendency
- 2-Negative Reaction Tendency
- 3-Lewin
- 4-Ainsworth
- 5-Rigidihy
- 6-Dulaney
- 7-Ellis
- 8-stvenson
- 9-Zigler
- 10-Perseveative

